

محمود در معنی فدایی بود

اقبال اقبالی

رفیقی از من خواست خاطراتم را از رفیق محمود محمودی بنویسم. گرچه شناخت من از رفیق محمود به یک‌ساله قبل از انقلاب (در زندان اهواز) است، و قطعاً رفقای هستند که در ارتباط ارگانیک با رفیق بوده‌اند و می‌توانند بر اساس شناخت درازمدت تصویر همه‌جانبه‌تری از شخصیت رفیق ارائه دهند؛ ولی با توجه به این‌که مجموعه‌ای از نظرات و شناخت‌ها می‌توانند روشنائی‌بخش ابعاد شخصیت رفیق باشد، من نیز سعی خواهم کرد داشته‌هایم را مکتوب کنم. این امر را ضروری می‌دانم چرا که محمود نیز چون صدها سردار بی‌نام و نشان دیگر جنبش آزادی ایران قهرمانانه در برابر استبداد سلطنتی و ارتجاع اسلامی ایستاد و هستی‌اش را نثار مبارزه رهایی‌بخش اردوی کار کرد. زندگی مبارزاتی او درس‌های آموزنده‌ای برای ما دارد که نباید به فراموشی سپرده شود.

هرگاه سخن از جان‌باختگان جنبش به میان می‌آید، بلافاصله صفی طولانی از تصاویر دلاوران انقلابی جلو چشمانم زنده می‌شود. رزمندگانی که خود ثمره و تبلور جنبش بودند. اینجاست که با رغبت دست به قلم نمی‌برم. اولاً از کدام‌شان بنویسم، دوماً چگونه می‌توان عظمت رفقا را به نگارش درآورد؟

اما وقتی همه‌جانبه‌تر به گذشته بنگریم، جایگاه رفقا در مبارزه علیه استبداد شاهی و ارتجاع اسلامی آن‌چنان شکوهمند و غرورآفرین است که سکوت را ناممکن می‌سازد و گفتن و نوشتن وظیفه مبرم ما می‌شود. نه فقط به‌خاطر ارج‌گذاری و احترام به رفقا بلکه به این دلیل که آن‌ها خود بخشی از تاریخ مبارزات ۳۰، ۴۰ ساله اخیر کشورمان بودند.

اگر ما نگوئیم و ننویسیم، تحریفات مردم‌فروشان خوراک نسل‌های آتی خواهد شد. بنابراین با گفتن و نوشتن امکان بررسی و نقد پراتیک چپ را برای نسل‌های آتی فراهم کنیم. سرنوشت رفقا با سرنوشت جنبش چپ پیوند ناگسستنی داشته است. هرگاه از رفقا سخن می‌گوئیم به‌ناچار تاریخ چپ به‌میان کشیده می‌شود. پس پرداختن به زندگی رفقا جدا از بستر فکری و سازمانی‌شان ما را به شناخت همه‌جانبه رهنمون نخواهد کرد. بستر فکری و

سازمانی چپ موضوع مباحثات دو دهه اخیر بوده است. پس از فروپاشی بلوک شرق دهها تن کاغذ تحت عنوان «انتقاد از گذشته» سیاه شده است. بررسی‌های انتقادی گذشته عمدتاً جنبه تئوری و عام داشته‌اند و از حالت کلی به نقد مشخص و همه‌جانبه ارتقا نیافته‌اند و مابه‌ازاء ایرانی خود را نیافریده‌اند.

تعمیق روند انتقاد از چپ، مستلزم صداقت، جسارت و بلوغ سیاسی است. آیا زمان آن فرا نرسیده است که کارنامه سازمان‌های چپ را مورد بازبینی قرار دهیم و در بستر چنین بازبینی‌ها بی‌حرمتی‌هایی که نسبت به رفقای چپ چون محمود محمودی شده است را مورد نقد قرار دهیم؟

کجا می‌توان کارنامه سازمان چریک‌های فدایی خلق را مورد بررسی قرار داد و علل خلاف‌کاری‌های درون حزبی را مورد انتقاد قرار داد؟ کی خواندن نشریات راه‌کارگر (که زیر تیغ سرکوب سال‌های ۶۲،۶۱ توسط مرکزیت داخل کشور منتشر شده بود و خواندن‌شان برای کادرهایشان هم ممنوع است) آزاد می‌شود؟ بدون آزادی آن نشریات مگر می‌توان به قضاوتی تاریخی درباره راه‌کارگر نشست؟ ما می‌نویسیم به این امید که مجموعه تلاش‌ها شرایط نقد همه‌جانبه و علمی گذشته را فراهم سازیم.

رفیق محمود محمودی جزو نسلی بود که دو رژیم ارتجاعی-بوروکراتیک را تجربه، و علیه‌شان با تمام قوا مبارزه کرد. مبارزات جزنی‌ها، اعظمی‌ها، شکوهی‌ها، کاویانی‌ها، مختاری‌ها و... صفحات زرین چند دهه پیکار انقلابیون را نشان می‌دهد و متأسفانه سیمای مبارزاتی آن‌ها نه تنها برای مردم، بلکه برای فعالین سیاسی هم ناروشن است.

آشنایی من با رفیق محمود از زندان اهواز شروع شد. برای این‌که نقش رفیق در مبارزات زندان اهواز نشان داده شود، لازم می‌دانم مقدمات اشاره‌ای به وضعیت زندان اصفهان داشته باشم.

زندان اصفهان

سال ۱۳۵۳ زندانیان زندان اصفهان از زندان عالی‌قاپو به زندان جدید دستگرد انتقال یافتند. زندان دستگرد علی‌رغم مدرن بودنش شرایط دشواری برای زندانیان سیاسی داشت. زندانیان سیاسی در اتاق‌های مختلف بین زندانیان عادی (در هر اتاق ۱۲-۱۶ نفره، ۱ یا ۲ نفر زندانی سیاسی) تقسیم شده بود. تماس‌های افراد سیاسی همواره تحت کنترل پلیس و جاسوسان‌شان بود، نشست‌های کمون در هنگام هواخوری و تحت عنوان صبحانه برگزار می‌شد و

در همین حد هم در نتیجه مبارزات و مقاومت رفقا میسر گشته بود. چپ‌ها در زندان اصفهان از دو سو تحت فشار بودند. اول ساواک و پلیس زندان، دوم اسلامی‌ها. زندگی با زندانیان عادی برای چپ‌ها از لحاظی خوب بود، چون فعالیت سیاسی و کار آگاه‌گرانه آموزشی را بین آن‌ها پیش می‌بردند. از لحاظ دیگر، پلیس مانع تشکل و تجمع افراد سیاسی می‌شد و حتی این‌که همگی در اتاق‌های مشترک زندگی کنند. ممانعت پلیس از این‌رو بود که اولاً هویت سیاسی زندانی را نمی‌خواست به رسمیت بشناسد و ما را ضدامنیتی و خرابکار لقب می‌داد، دوماً می‌دانست که چپ‌ها در زندان هم آرام نخواهند گرفت و واقعیت هم این بود که زندان برای ما حکم دانشگاه را داشت. کار فشرده نظری در حوزه‌های مختلف پیش می‌رفت، دانسته‌ها و تجارب مبارزاتی به‌همدیگر منتقل می‌شد و توانایی‌های خود را برای مبارزه ارتقا می‌دادیم. تحمل این وضعیت برای ساواک دشوار بود. گاهی زندانیان سیاسی را به ساواک و بازجویی می‌بردند و مورد شکنجه و تهدید قرار می‌دادند، تا از این طریق جلو فعالیت‌های درون زندان گرفته شود؛ که رفقا مقاومت‌های فراموش‌نشده‌ای از خود نشان داده‌اند.

سال ۱۳۵۴ تعداد زیادی از اسلامی‌ها دستگیر شدند و ترکیب کمی زندانی سیاسی (که نسبتاً چپ‌ها در اکثریت بودند) به نفع اسلامی‌ها تغییر کرد. در نتیجه برخورد فعال چپ‌ها و مباحثات سیاسی-ایدئولوژیک، مرتب عناصر اسلامی به صفوف کمونیست‌ها می‌پیوستند. این وضعیت واکنش اسلامی‌های زندان را برانگیخت. به طوری که به توصیه آن‌ها در دانشگاه اصفهان اعلامیه علیه کمونیست‌های زندان اصفهان پخش کرده بودند. بعد از آن ساواک و اسلامی‌ها عرصه را بر چپ‌ها تنگ می‌کردند و موجبات درگیری‌های فیزیکی را فراهم ساختند. (کتک‌زدن از اسلام‌برگشتگان) توسط اسلامی‌ها (که بعدها یا پاسدار شدند یا مجاهد خلق) و ساواک هم رفقا را که روی آن‌ها حساس بود، مورد بازجویی و شکنجه قرار می‌داد و یا باوجود این که حبس‌شان پایان یافته بود، آن‌ها را از زندان آزاد نمی‌کرد.

سرگذشت زندان اصفهان و آنچه بر کمونیست‌ها و از اسلام‌برگشتگان گذشت، خود تصویر روشنی از ارتجاع اسلامی قبل از قدرت است و نیز نمودی از تحولات فکری، رهایی از سنت‌های ارتجاعی و پیوستن به جنبش پیشرو و مردمی و یادگاری از مبارزه، مقاومت و جانبازی عاشقانه‌ست که راه مردم و ترقی و پیشرفت ایران را برگزیدند. آن‌ها نه تنها در مباحثات

سیاسی-ایدئولوژیک‌شان بلکه با خون خود مهر بطلان بر استبداد شاهی و ارتجاع اسلامی کوبیدند.

انتقال به اهواز

نگهبان مرا از پشت میله‌های زندان صدا کرد و از من خواست که وسایلم را جمع کنم و به نگهبانی بروم. وسایلم را جمع کردم و قرارهایی با رفقا گذاشتیم و به نگهبانی رفتم. آن‌جا مرا به گروهی تحویل دادند و با ماشین روانه شدیم. ابتدا خواستند گربه را دم حجله بکشند و تهدید کردند که اگر دست از پا خطا کنی، تو را گلوله‌باران می‌کنیم. فکر فرار به سرت نزنند. پرسیدم کجا قرارست برویم؟ گفتند سینه دیوار. دیگر سخنی بین ما رد و بدل نشد. تا این‌که خود را در جاده لرسران یافتیم. متوجه شدم که می‌خواهند به طرف خوزستان بروند. روز بعد جلو زندان اهواز پیاده شدیم و مرا به مامورین زندان تحویل دادند.

هیچ تصویری از زندان اهواز نداشتم. فقط می‌دانستم در گذشته چوپان‌زاده (از گروه جزنی) و دکتر محیط آنجا بوده‌اند. اخبار و تجارب زندان‌ها توسط زندانیان همواره سینه به سینه حفظ و نقل می‌شد. من امیدوار بودم که زندان اهواز تجارب مرا غنی‌تر کند. وقتی که وارد بند شدم بلافاصله تجمع این‌همه زندانی سیاسی در یک بند و امکانات غیرقابل مقایسه با زندان اصفهان برایم جالب بود. پس از این‌که اتاقم توسط رفقا مشخص شد (بر خلاف زندان اصفهان که ما مجبور بودیم در اتاقی که پلیس تعیین می‌کند زندگی کنیم)، در نشست با رفقا محمود محمودی، شهاب لبیب، عباس سماکار و دو نفر از اسلامی‌ها شرکت کردم. گزارشی از زندان اصفهان به رفقا دادم. در صحبت‌هایم نقش منفی اسلامی‌ها در زندان اصفهان را به اطلاع رفقا رساندم، که نظر منفی من نسبت به اسلامی‌ها خوشایند بعضی از رفقا نبود. دوبار به من گفتند که دو نفری که اینجا هستند از مجاهدین هستند ولی من وظیفه خود می‌دانستم که افتضاح‌کاری‌های اسلامی‌ها را به اطلاع زندانیان اهواز برسانم. در همان اولین روزها من متوجه قدرت کلام، اتوریته و پختگی رفیق محمود شدم و این‌که او در فازی کیفی متفاوت با سایر رفقا قرار دارد. در همین‌جا باید اقرار کنم که مرد شماره ۲ زندان اهواز رفیق شهاب لبیب بود که همواره دوش به دوش محمود در تمام مسائل زندان قرار داشت و تکمیل‌کننده رفیق در اقدامات و پیشبرد برنامه‌ها بود.

بند سیاسی زندان کارون در سال ۵۶-۵۷ متشکل از چپ‌ها، عرب‌ها و اسلامی‌ها بود. اکثریت بالائی را چپ‌ها تشکیل می‌دادند. تعدادی اسلامی (مجاهد) و مقداری هم عرب بودند که به جرم جاسوسی برای عراق دستگیر شده بودند و یا از اعضای جبهه‌التحریر بودند. اسلامی‌ها و عرب‌ها هر کدام روابط خودشان را داشتند.

ترکیب زندانیان سیاسی بسیار جوان بود. جوانان پرشور، شجاع و عمدتاً انقلابی! قبل از انتقال رفقا محمود و شهاب به اهواز ترکیب رهبری سیاسی زندان اهواز بسیار جوان و ناپخته بود. آمدن محمود به زندان اهواز هم از لحاظ امکانات زندان، هم از نظر مناسبات با پلیس زندان و هم از نظر مناسبات حاکم بر خود زندانیان سیاسی تحولاتی چشمگیر صورت گرفت. تحولات در سه راستا بود.

قبل از آمدن رفیق محمود دسته‌بندی‌ها و درگیری‌ها بین رفقای چپ زیاد بود و جنبه سیاسی-ایدئولوژیک نداشته است. محمود توانست همه را زیر یک کمون متشکل کند و در بستر مبارزه برای مطالبات زندانیان سیاسی نقش خود را به‌عنوان لایق‌ترین مبارز زندان اهواز تثبیت کند. به اعتبار توانائی و لیاقت و جسارت رفیق اکثریت زندانیان سیاسی اتوریته رفیق را پذیرفته بودند.

ترکیب زندانیان سیاسی چپ، چنین بود که یک هسته سفت با کمیت بالا ستون اصلی مقاومت زندان را تشکیل می‌دادند (که اکثراً بچه‌های مسجد سلیمانی بودند)، آن‌ها با حمایت بی‌دریغ و رزمنده از محمود، امکان تحول و بهبود شرایط زندان را فراهم ساختند. وجود دلاورانی چون حیدر طهماسبی، فریبرز بهادری، غلام دانه‌مال، اکبر صمیمی، صبوری... و ده‌ها رفیق دیگر که همواره آماده بزرگ‌ترین جان‌بازی‌ها بودند، به محمود امکان می‌داد تا به اتکا هوشیاری، دانایی و تجارب غنی خویش خواسته‌های زندانیان را به پلیس تحمیل کند.

رفقای زندان اهواز موفق شدند بند مستقل، فروشگاه مستقل، کتابخانه، آرایشگاه و جلسات آموزشی در حوزه فلسفه، اقتصاد و سیاست داشته باشند. تمام فعالیت‌های انجام شده و تمام دستاوردهای زندان اهواز در نتیجه دو عنصر موثر، یکی رهبری رفقا محمود و شهاب و دیگری هسته سفت مقاومان زندان اهواز میسر گردید. رابطه رفقا با محمود، رابطه رفیقانه، پدران، برادرانه بود و از نظر من روحیه‌ای بسیار زیبا، رزمنده، رفیقانه با شور انقلابی وصف‌ناپذیری در میان بسیاری از رفقای زندانی سیاسی وجود داشت و نقش رفیق محمود در خلق آن وضعیت بسیار مهم بوده است.

با توجه به آمدن زندانیان سیاسی از زندان‌های دیگر، ترکیب گرایش‌های نظری در زندان اهواز در حال تغییر بود. بخشی منتقد مشی چریکی، بخشی مدافع مشی سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند. در رابطه با چگونگی زندگی در بند سیاسی، در رابطه با ارتباط با پلیس و... مسائلی گوشه و کنار شنیده می‌شد و گاه‌مباحثاتی را برمی‌انگیخت. در واقع ترکیب یک‌دست دوره معین تغییر یافته بود. در دوره‌ای معین بی‌تردید نقش و سبک کار رفیق محمود بسیار کارگشا بود و دستاوردهای بزرگی به همراه داشت ولی با گذشت زمان، تناقض بین سبک کار و ترکیب نیروها از لحاظ گرایش‌های فکری و تمایلات شخصی‌شان آشکار و آشکارتر می‌شد.

با تغییر وضعیت می‌بایستی شرایط دخالت‌گری گرایش‌های مختلف فراهم می‌شد و تاخیر در دمکراتیزه کردن سبک کار موجبات درگیری‌های درون زندان را فراهم ساخت. گرچه در راستای دخالت‌دهی همه رفقا در کارها اقداماتی نظیر تقسیم کار درونی، تحقق یافت ولی ناکافی و ناقص!

در آن زمان هیچ‌کدام از ما چه منتقدین مشی چریکی و چه معتقدین به مشی چریکی، تصویری از یک سازماندهی دمکراتیک در زندان نداشتیم و این نه یک مسئله فردی بلکه اساساً ریشه در ساخت فکری ما داشته است.

مناسبات با پلیس

محمود شخصیتی استوار، مصمم، بی‌باک و هوشیار بود. شاید محدود عناصری باشند که شخصیت‌شان در چهره‌شان بازتاب یابد. محمود از نادر کسانی بود که در چهره‌اش، حرکاتش، کلماتش و رفتارش دلیری، بی‌باکی و استواریش نمایانگر بود. او آن‌گونه می‌نمود که واقعا بود و این‌را در اولین برخوردها آدمی متوجه می‌شد. خصائل برجسته شخصیتی او که در دل شرایط سخت مبارزه قوام یافته بود، او را به یک انقلابی برجسته و توانا ارتقا داده بود. در برخورد با پلیس از موضع محکم و با اعتماد به نفس بسیار بالا حرکت می‌کرد. به طوری که آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌داد. در شرایطی که ما فقط سیاست بایکوت را در رابطه با پلیس می‌شناختیم، محمود از ماها بسیار جلوتر بود. با ترکیبی از سیاست حمله و عقب‌نشینی، مبارزه و مذاکره، خواسته‌های زندانیان را به پلیس تحمیل می‌کرد و از این لحاظ بسیار موفق بود.

رفیق محمود انسانی بود زمینی! هم‌چون انقلابیون دیگر. او فتودال‌زاده‌ای بود که از وابستگی‌های طبقاتی‌اش خود را رها ساخت و در پیشاپیش مبارزات قرار

گرفت.

توانایی‌های مبارزاتی-سیاسی و سازمانگری‌اش آن‌چنان برجسته بود که نقاط ضعف او را ناپیدا می‌ساخت.

خاطره‌ای که در باره رفیق شنیده‌ام در اینجا نقل می‌کنم:

رفیق در ملاقات با افسر پلیس که در مقابل خواسته‌های رفیق به‌عنوان نماینده زندانیان سیاسی مقاومت می‌کرد گفت: «جناب! دیواری که کنارش ایستاده‌ای در حال فروریختن است. بهتر است خودتان را کنار بکشید، روی سرتان خراب نشود»

او مرگ دیکتاتوری را با اعتقاد عمیق و با شهامتی بی‌نظیر به آن‌ها اعلام می‌کرد و آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌داد.

مناسبات با عرب‌ها و اسلامی‌ها

به نظر من نوع رابطه با مجاهدین می‌بایستی همان رابطه‌ای می‌بود که در زندان اصفهان با آن‌ها برقرار شده بود. کمون‌های جدا و دامن‌زدن به مباحثات سیاسی-ایدئولوژیک، جلب عناصر پیشرو و رزمنده‌شان به صفوف چپ بود. آن نوع مناسبات با مدافعین حکومت اسلامی توهم‌زا بود. ما با این سیاست، از همان ابتدا نشان می‌دادیم که با مدافعین حکومت مذهبی کاری نداریم و آن‌ها هم با عرب‌های زندان زبان مشترکی داشتند و می‌توانستند با هم مطابق میل خودشان زندگی کنند.

تجربه بعد از انقلاب هم این‌را تایید کرد. نیروهای ترقی‌خواه هیچ‌گونه پیوندی با مدافعین حکومت اسلامی ندارند.

ماه‌های پیش از انقلاب

ماه‌های پیش از انقلاب محمود رابطه‌اش را با بیرون از زندان بسیار فعال‌تر کرده بود. به‌یاد دارم زمانی‌که ساواک در تهران عده‌ای از رفقا را دستگیر کرد، محمود مرتب و با احساس مسئولیت بالا از طریق ملاقاتی‌ها رهنمود می‌داد. از جمله دستگیرشدگان گویا دو برادر رفیق بودند که تاکید می‌کرد حتما با خارج کشور و آقای متین دفتری تماس گرفته شود و از طریق فشار جهانی مانع اعدام رفقا شوند.

در آن دوره کار انقلابی محمود که محدود به زندان بود، همواره در حال گسترش بود تا این‌که اعتلای مبارزات توده‌ای فرا رسید و چشم‌انداز انقلاب یا

قتل عام توده‌ای در مقابل ما قرار داشت. یکی از مسائلی که مطرح بود، قتل عام زندانیان سیاسی بود. از جهت دیگر رفیق محمود بیماری داشت که می‌بایستی به بیمارستان خارج از زندان منتقل می‌شد. این کار به‌کرات صورت گرفت و اتاق محمود در بیمارستان، خود به یک مرکز ارتباطات تبدیل شده بود. گویا در همان‌جا امکان فرار رفیق هم تدارک دیده شده بود که تحقق نیافت و در جریان انقلاب و با اعتبار مبارزات مردم همگی زندانیان سیاسی آزاد شدند.

زمانی‌که در اهواز حکومت نظامی برقرار بود، مردم جلو زندان دست به تظاهرات زدند و خواستار آزادی فوری زندانیان سیاسی شدند. وقتی که هوا به تاریکی می‌رفت و مردم می‌خواستند شب را جلوی زندان بمانند و امکان درگیری با نظامیان و کشتار مردم مطرح بود، محمود نهایت تلاش و برخورد‌های مسئولانه را از خود به‌نمایش نهاد. نماینده‌هایی از طرف زندانیان به بیرون از زندان رفتند و با مردم سخن گفتند از طرف زندانیان سیاسی از آنها خواهش شده بود که شب به خانه‌هاشان برگردند. در روزهای بعد بخش زیادی از زندانیان با استقبال بی‌نظیر مردم آزاد شدند. وقتی که لیست زندانیان سیاسی آزاد شده را می‌خواندند، نام محمود و تعدادی دیگر از رفقا میان آنها نبود. بسیاری تمایلی به آزادی گروهی نداشتند و معتقد بودند که یا همه زندانیان سیاسی آزاد شوند یا این‌که بقیه هم در زندان خواهند ماند. در همان وضعیت محمود معتقد بود که آن‌ها که حکم آزادی‌شان آمده است، باید بیرون بروند و به مبارزات مردم بپیوندند و برای آزادی بقیه مبارزه کنند که یکی از شب‌هایی که زندان در محاصره مردم و مردم در محاصره نظامیان بودند، زندانیان سیاسی سرودخوانان در آغوش مردم قرار گرفتند و دقایقی بعد درگیری‌ها بیرون از زندان با نظامیان آغاز شد و تا آزادی تمامی رفقا و سرنگونی رژیم سلطنتی ادامه یافت.

بعد از انقلاب

بعد از انقلاب محمود را در ستاد فدایی در تهران دیدم. گفتگویی کوتاه با او داشتم. مرا به مسئول ستاد سازمان معرفی کرد و ایشان هم مشتاق بود که زندانیان سیاسی آزاد شده به سازمان بپیوندند. آن‌ها نمی‌دانستند با سیل نیروی مشتاق کار با سازمان چه کنند؟ متأسفانه من با رفیق محمود در یک سازمان کار نکردم. صفت‌بندی‌های ایدئولوژیک و عدم درک آن موضوع که سازمان فدایی خود جبهه‌ای از چپ‌هاست، باعث شد که راه دیگری را پیش

بگیرم. در حالی که اگر بخش رادیکال چپ این موضوع را درک می‌کرد، شاید به جای اکثریت، اقلیت سازمان فدایی به موضع حمایت از ارتجاع اسلامی آلوده می‌شد.

چند سال بعد در خارج از کشور بودم که از طریق رفیق شهاب لیبب شنیدم که محمود در شرایط نامطلوبی در ایران قرار دارد و از رفیق تقاضای کمک کرده بود. برای من محرز بود، راه کارگر می‌بایستی در این رابطه تصمیم می‌گرفت و کسانی که دست‌اندرکار بودند، بیشتر اهل معامله بودند تا کمک بی‌دریغ به رفیقی که زیر ضرب قرار داشت. آن‌ها هرگز نمی‌توانستند احساسات و رفاقت شهاب و محمود را دریابند.

در همان دوره شنیدم که رهبری اقلیت تلاش در منزوی کردن رفیق داشته است تا از این طریق دامنه فعالیت او را محدود کند و مانع پیوستن نیروهای سازمان به او شوند. من این موضوع را پیگیری کردم. در جلسه‌ای که با مسئول اول سازمان فدایی اقلیت داشتم علت اتهام را پرسیدم که ایشان رفیق دیگری که در آن جلسه بود را به ما نشان داد و گفت که ایشان همه‌کاره بودند و من در آن دوره آنجا نبودم. رفیق درصدد پاسخگویی برآمد که برای ما قانع‌کننده نبود. من به این نتیجه رسیدم که موضوع «کبوتر پرقیچی»، اتهامی که به رفیق محمود زده شد، می‌بایستی مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرد. اگر مسئولیت این امر بعهده رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) نیست و فرد یا افراد معینی مورد سوال هستند، حداقل می‌بایستی تشکیلات اقلیت این موضوع را مورد بررسی و انتقاد قرار می‌داد. چنین اتهامی به رفیق محمود خطای محض و ترور شخصیتی است که متأسفانه در چپ مرسوم بوده است.

خلاصه کنم. محمود دلاوری بود که با عشقی عمیق و پیگیری کم‌نظیر، برای رهایی مردم از یوغ استبداد جنگید. او از نادر مبارزانی بود که خصائل و توانایی برجسته‌اش به او امکان می‌داد، تا اعتماد برانگیزد، شور مبارزاتی بیافریند و هوشیارانه سازماندهی کند. محمود ستاره‌ای بود که در آسمان فدایی فرصت درخشش از او سلب شد. ولی، هرچه بود ستاره بود و خوش می‌درخشید، در بی‌دادگاه‌های رژیم پهلوی، در سازمان‌دهی پیکار علیه جمهوری اسلامی و در شکنجه‌گاه‌های فقها!

محمود «فئودال‌زاده»‌ای بود که بهتر از کارگزاران‌ها می‌جنگید. سیاه‌کل قهرمانی بود که به آرمان‌های انقلابی سیاه‌کل وفادار ماند. او را در یک کلام خلاصه می‌کنم: محمود در معنی فدایی بود!